

موسیقی



یک کنش و واکنش‌های متفاوت

#

یک کنش اجتماعی بازتاب‌های متفاوت از موافق تا مخالف را می‌تواند منجر شود و ای‌بسا سلسله بحث‌هایی را در ادامه تولید کند. دیدگاه موافقان و مخالفان درباره نپذیرفتن نشان شوالیه توسط حسین علیزاده در هفته گذشته از این اقدام در خانواده موسیقی و دیگر نگاه‌ها چند نکته در پی داشت که در ذیل کوشیده‌ایم همه آنها را در حد توان یک صفحه پوشش دهیم.



نگاه



سوار دشت امید



کیاوش صاحب‌نسق
آهنگساز، محقق
و مدرس موسیقی

یک هنرمند واقعی ورای زمان و مکان خویش زندگی می‌کند. تعهد او نسبت به خاک، نسبت به جامعه‌اش و نسبت به سیال بودن تصوراتش که در نهایت به یک اثر هنری منجر می‌شود، نمایانگر هویت اوست. تعجبی ندارد که این بی‌مرزی و بی‌زمانی برای هر دولت و هر وزارت فرهنگ و هنری جذاب باشد. چراکه گفت‌وگویی

که هنر و فرهنگ برقرار می‌کند شاید هر زبان دیگر به‌خصوص زبان سیاست از باز کردن آن عاجز باشد. برای هر دولتی توجه به هنرمند، ادیب و فرهیخته آن مرز و بوم در بالاترین درجات قرار دارد. چراکه هنرمند با خلق اثر و نمایش پویایی ذهنش برای دیاری که در آن ساکن است، نماد آرامش و اعتلای فکری و در یک کلام هویت آن دیار را تعریف می‌کند. جایی که هنرمند به رسمیت شناخته می‌شود و به پاس قدرانی از هنرش و بودنش به هر بهانه‌ای با انواع جایزه، بورسیه‌ها، نشان‌ها و مساعدت‌های دیگر تشویق به ماندن در آن دیار می‌شود تا با حضور او حضور

آن خاک نیز ماندنی تر باشد.

حسین علیزاده موسیقیدان صاحب‌نام و صاحب‌سبک و نوآور هنرمندی فرارجنحی است. هنرمندی است که با اعتقاد به فرهنگ توده و درک ارزش‌ها و باور به ریشه‌های آن به خلق آثاری دست زده است که جاودانه و مکتب‌ساز شده‌اند.

رسم اعطای نشان که با رصدکردن هنرمندان برجسته توسط یک سفارتخانه و سفیر متبوع و بخش فرهنگی آن انجام می‌شود، مسلماً به همان دلایل اهمیت هنرمندان شاخص برای کشورهای متمسدن برمی‌گردد و از این‌رو تعجبی ندارد وقتی هنرمندان تراز اول ما را با اعطای نشان‌هایی از این قبیل به‌گونه‌ای از آن خود کند و در افتخار آنان سهیم باشد. حسین علیزاده اما ورای تمام این تمهیدات فرهنگی که بعضاً سمت و سوی بازی سیاسی را – در هر صورت – برای خود دارد، قرار گرفته است. چه دریافت نشان هنرمند فرهیخته از ریاست محترم جمهوری باشد و چه نشان شوالیه از دست سفیر کبیر یک کشور که هر دو در لایه ظاهر توجه به هنرمند و مقام ولای آنان برای اهدای یک نشان و جایزه را نشان گرفته‌اند اما شاید در نهایت در اذهان عمومی و رسانه‌ها جایگاهی را در قلب مردم برای خود باز می‌کنند با آنکه ذات این اعمال کامکان پسندیده و درست باید ارزیابی شود. حسین علیزاده به‌عنوان تسخیرگر قلب آنان که موسیقی ایران را پاس می‌دارند از پیش نشان آن قلندر شوریده‌ای را بر سینه دارد که از درها و شادی‌های مردم، از اساطیر کهن و نئی آنها همیشه حرف زده است. جادوی خیال او را اسب تندپای هیچ شوالیه‌ای تاب پایداری نیست.

این سوار دشت امید

درنگ



علی رهبری و نامه‌هایش

در چند سال گذشته علی رهبری با وجود دوری از وطنش بارها با نامه‌نگاری بر فضای هنری ایران تأثیر گذار بوده است. آخرین نامه او خطاب به حسین علیزاده اوج خودآگاهی و دانش هنرمندی در این سطح است که علاوه‌بر جوان‌ترها پیشکسوتان جامعه هنری ایران باید از رفتار این دو بیاموزند.

مهم‌ترین نامه از این سری نامه‌های علی رهبری نامه‌ای است که در تیر ماه ۱۳۹۲ خطاب به رئیس‌جمهور نوشته است. او در این نامه از امید به وجود آمده در جامعه موسیقی ایران خبر داده است و هم‌زمان از وضعیت اسفناک و نابسامانی موسیقی ارکسترال ایران سخن گفته و از ناواردی و ناآگاهی و بی‌توجهی مسئولان امر گلایه کرده است. او در جایی از این نامه نوشته «باید هر چه سریع‌تر برای جلوگیری و توقف تعارف‌ها، چاپلوسی‌ها و شعارهای عوام‌فریبانه و تصمیمات نابخردانه ترتیبی داده شود و هرچه زودتر به وضع موسیقی، نه تنها در تهران بلکه در تمام ایران رسیدگی شود.»

از دیگر نامه‌های مهم وی می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که سال ۱۳۸۴ هنگام کناره‌گیری از رهبری ارکستر سمفونی تهران خطاب به وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت نوشت و تمام مشکلات اصلی را با حوصله و تفصیل شرح داد. نکته قابل توجه در این نامه‌نگاری‌ها در تداوم آن و عزم راسخ هنرمندی است که قصد تأثیرگذاری و اصلاح هنر و فرهنگ کشورش را دارد. چراکه حتی اگر این نامه‌ها بر عملکرد مسئولان امر هم تأثیری نگذارد، در تئور افکار عمومی جامعه هنری کشور نقش غیر قابل انکاری دارد. این نامه‌نگاری‌ها اخیراً به لحاظ تعداد و مسائل پیش آمده با تراکمی همراه بوده است. او در هفته‌ها اخیر از خواسته یک پیانیست بین‌المللی از وی به‌منظور همراهی و رهبری ارکستر سمفونی تهران برای جشنواره فجر خبر می‌دهد و ابراز شگفتی می‌کند که مسئولان موسیقی کشورش در این باره دعوتی از وی به عمل نیاورده‌اند. روز بعد اعلام می‌دارد که «در آزمون و خطای مسئولان نادرست مسئولان فرهنگی کشور را به ما باز می‌نمایاند. او بیش و معرفت فرهنگی خود را به جامعه‌ای که از آن دور است، سرایت می‌دهد. با نامه‌ای محراب‌خوارش در استبدلالی دقیق نه‌تنها حسین علیزاده که جامعه هنری ایران را به خودآگاهی می‌رساند. شاید این حرف غیر واقعی و بسیار خوشبینانه به نظر آید ولی به زعم نگارنده علی رهبری از هم‌اکنون رهبر دائمی ارکستر سمفونی تهران است.



که مختص برنامه افطار بود، حذف شد و مناجات و اذان ذبیحی پس از چندین دهه از صداسیمما پخش شد. این چرخش آشکار دیگر واضح و مبرهن است که نمی‌توانسته چیزی جز حذف قاطعانه شجریان در افکار مدیران و تصمیم‌گیران صداسیمما برای مردم باشد که البته با تمام این راه‌ها فروش قابل توجه آلبوم شجریان در سال ۹۰ نشان داد که کسی چون شجریان هرگز نه از تاریخ بلکه از حافظه کوه‌مدت مردم نیز حذف‌شدنی نیست.

اما حرکات جلفی که علی معلم به شجریان نسبت می‌دهد، چیست؟ و چرا مصداقی نمی‌آورند تا متوجه شویم جلف‌بازی یعنی چه آن هم در قامت کسی چون شجریان و در سخنان کسی چون علی معلم؟ چراکه از زمان مطرح‌شدن این حرف و نسبت دادن آن به محمدرضا شجریان تنها چیزی که به ذهن آدمی متبادر می‌شود این است که استاد علی معلم حتماً شجریان را یا فرد دیگری اشتباه گرفته است یا احیاناً بیان نامناسبی را برای کاری که ناخوشایند ایشان بوده به کار برده است که ای کاش می‌گفت مقصودش از انجام کار جلف چیست و کدامین حرکات شجریان مصداق آن است. چراکه هرکسی که در موسیقی ایرانی اندکی دانسته دارد به خوبی می‌داند که فخیخ‌ترین اجراها و وجنات و سکنات را محمدرضا شجریان داشته چراکه او تربیت‌شده مکتب نورعلی برومند است که حفظ شانیست و شخصیت اساس فکر تربیتی – آموزشی او را در موسیقی شکل داده بود.

اما پیشنهاد علی معلم بر بازگشت شجریان و استاد ردیف‌شدن هم آدمی را به فکر فرو می‌برد که آیا علی معلم می‌داند شجریان از همان سال‌های دهه شصت استاد موسیقی ردیف دستگاهی است و کسی نمی‌تواند این جایگاه را به او بدهد یا از او پس بگیرد؟ چراکه آثار او این مساله را اثبات کرده‌اند.

ضمناً تا آنجایی که دانش موسیقی بنده یاری می‌کند می‌دانم که موسیقی شرق از پکن تا مصر همین موسیقی ردیفی نیست و در تعجبم که چطور استاد علی معلم این مساله را دریافته‌اند و موسیقیدانان و محققان موسیقی از درک آن عاجزند.

دست آیندگان بپسارند و در این راه همه آنها اشاعه‌دهنده و میراث‌دار خاندان فراهانی بوده‌اند که در نوشته آقای معلم از روی بی‌اطلاعی کل موسیقی را به دو بخش میرزاعبدالله و شجریان تقسیم کرده‌اند که به لحاظ زمانی نیز این مساله میسر نیست مگر به صورت زنجیره‌ای از هنرمندان از گذشته تاکنون که اینها را به یکدیگر متصل کرده باشند که البته آقای معلم به‌طور کلی تمام هنرمندان بین این دو فاصله زمانی را نادیده انگاشته است.

اگر بخواهیم به سنت رایج مملکت به رتبه‌بندی و در اختیار دادن سکوی افتخاری به ترتیب جایگاه اول و دوم ... برای موسیقیدانان نیز قائل شویم شجریان را باید در دسته خوانندگان سنجید و رتبه‌بندی کرد نه با نوازندگان.

اما در مورد عدم‌پخش دعای ربّانی شجریان هم استاد علی معلم‌دامغانی بی‌اطلاعند که از سال ۸۸ این سازمان صداسیمما بود که دعای ربّنا را پخش نکرد چراکه استاد شجریان هرچند به پخش غیرمجاز آثارشان از صداسیمما همواره معترض بوده‌اند اما همیشه دعای ربّنا را متعلق به مردم دانسته‌اند و هرگز برای عدم‌پخش آن از دستگاه صداسیمما درخواستی نداشته‌اند و متأسفانه آقای معلم با ناآگاهی استاد شجریان را به بی‌خردی متهم ساخته‌اند؟

از آنجایی که علی معلم‌دامغانی سال‌ها در صداسیمما مشغول به فعالیت بوده و به خوبی به سیاست‌های حاکم بر آنجا اشرف دارد جای تعجب است که چرا اینچنین خود را به بی‌خبری زده و عدم‌پخش دعای ربّنا را به گردن شجریان می‌اندازد؛ آن هم در حالی که همه‌ساله نزدیک ماه رمضان که می‌شود این موضوع در روزنامه‌ها و سایت‌های خبری مطرح و از صداسیمما درخواست می‌شود میرزا سید مرتضی را پخش کند که تاکنون این درخواست‌ها بی‌پاسخ مانده است. حال باید پرسید چگونه استاد علی معلم نادانسته در جایگاه رئیس فرهنگستان هنر چنین سخنانی را بر زبان می‌آورد و خردمندی شجریان را مورد پرسش قرار می‌دهد؟

آقای معلم حتماً بهتر می‌دانند که صداسیمما در سال ۸۸ دست‌خوش تغییرات شد و دعای ربّانی شجریان

نپذیرفتن نشان شوالیه دولتی فرانسه از سوی حسین علیزاده، آهنگساز و نوازنده تار در هفته گذشته موجی از واکنش‌ها را برانگیخت؛ از روزنامه کیهان گرفته تا بسیاری دیگر که همواره با تردید به هنرمندان و موسیقی نگرستان به فراخور دیدگاه‌شان از این اقدام علیزاده مایه گرفته و به اظهارنظر پرداختند. اما جالب‌ترین نظرها مربوط به علی معلم‌دامغانی رئیس فرهنگستان هنر فعلی بود که از این اقدام علیزاده علیه محمدرضا شجریان استفاده کرده بود آن هم در

قبل دریافت نشان شوالیه از کشور فرانسه که این روزها تعدادی از هنرمندان کشورمان آن را گرفته‌اند. به روایت خبر آنلاین او سخنانش را این‌گونه بیان کرده است که: «بعد از میرزاعبدالله که در ردیف‌های آوازی کار کرده کسی که بیش از همه در اشاعه آن کوشیده و اثر تولید کرده شجریان است اما این آدم، ده سه اشتباه در این اواخر دارد. مثلاً کاری دارد که عوام را به وی نزدیک می‌کند و در افطارها مردم از وی یاد کرده و برایش دعا می‌کنند. ولی برای چه گفت این اثر را بردارند و پخش نکنند؟ در حالی که به نظرم این از خردمندی نمی‌تواند باشد. یا اینکه این

واخسر برخی حرکات جلفی را روی صحنه انجام داده این در حالی است که وی از باوقارترین شخصیت‌های هنری در اجراست اما حرکاتی از او سر می‌زند که برای پسرش است و به نوجوانان اختصاص دارد. حال آنکه وی استاد است و این حرکات از وی بعید است و باید به قول شاعر «گوشه‌ای بنشین و سنگین شو» باشد. ای کاش وی قدر خود را می‌شناخت ولی در عین حال فراموش نمی‌کنیم که یک حقّی دارد و این آخر عمری برگردد و استادی تمام‌عیار در موسیقی ردیف شود زیرا از آنان که قرآن می‌خوانند تا آنان که موسیقی پاپ کار می‌کنند تکیه‌شان بر موسیقی ردیف است. چون موسیقی شرق از مصر تا پکن همین موسیقی ردیف است.»

رئیس فرهنگستان هنر در همین یک پاراگراف به چندین نکته اشاره کرده‌اند که لازم به یادآوری و نگاشت توضیحاتی است که امیدوارم مورد توجه و اظهارات بعدی قرار گیرد: تاریخ موسیقی در دیدگاه علی معلم رئیس فرهنگستان هنر که حداقل باید با تاریخچه برخی هنرها آشنایی معدودی داشته باشد یا از مشاوران مطلع کسب اطلاعات کند به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی میرزا عبدالله و دیگری شجریان. لازم به توضیح است میرزاعبدالله نوازنده تار اواخر دوران قاجار کسی است که ردیف موسیقی دستگاهی به نام او ثبت شده و محمدرضا شجریان حداقل ۵۰ سال پس از او خوانندگی موسیقی ردیف – دستگاهی را آموخته و اجرا کرده است. درست است که هر دو در حوزه موسیقی ردیف دستگاهی کار کرده‌اند اما قیاس



بینا یاری

در واکنش به حرف های علی معلم کاش مصداق می آوردید

نگاه پرسش گرانه



حسین علیزاده



محمد رضا علیزاده



حسین علیزاده

معتبر یا بی‌توجهی به حرکت آنان که تمامی این موارد به تنهایی به معنای توهین به اهداکنندگان تلقی می‌شود. اینکه مسئولان کشور خودمان از این بزرگمردان حمایت یا حتی تقدیری کوچک نیز نمی‌کنند دلیل موجهی برای پس‌زدن یک نشان نمی‌شود. در این میان تعجب نگارنده زمانی بیشتر می‌شود که جناب استاد و تشکر کنندگان از ایشان سعی بر آن دارند تا به مخاطبان خود القا کنند که دلیل رد نشان شوالیه از این‌رو بوده است که نمی‌خواهند نام شوالیه در پیشوند اسم آنان نقش بندد و دوست دارند که حسین علیزاده باشند. ببخشید جناب استاد حال چه کسی خواسته شما را شوالیه صدا بزند؟

مگر از خیل عظیم شوالیه‌شدگان این سال‌ها چند صد نفر این نام را در پیشوند اسم خود یدک می‌کشند جز شهرام ناظری که البته آن زمان که ایشان این نشان را دریافت کرد خیلی‌ها نمی‌دانستند شوالیه چیست؟ و اگر قطعاً این اتفاق نه در ۱۰ سال گذشته که اکنون حادث می‌شد قطعاً ایشان نیز شوالیه آواز لقب

معتبر یا بی‌توجهی به حرکت آنان که تمامی این موارد به تنهایی به معنای توهین به اهداکنندگان تلقی می‌شود. اینکه مسئولان کشور خودمان از این بزرگمردان حمایت یا حتی تقدیری کوچک نیز نمی‌کنند دلیل موجهی برای پس‌زدن یک نشان نمی‌شود. در این میان تعجب نگارنده زمانی بیشتر می‌شود که جناب استاد و تشکر کنندگان از ایشان سعی بر آن دارند تا به مخاطبان خود القا کنند که دلیل رد نشان شوالیه از این‌رو بوده است که نمی‌خواهند نام شوالیه در پیشوند اسم آنان نقش بندد و دوست دارند که حسین علیزاده باشند. ببخشید جناب استاد حال چه کسی خواسته شما را شوالیه صدا بزند؟

مگر از خیل عظیم شوالیه‌شدگان این سال‌ها چند صد نفر این نام را در پیشوند اسم خود یدک می‌کشند جز شهرام ناظری که البته آن زمان که ایشان این نشان را دریافت کرد خیلی‌ها نمی‌دانستند شوالیه چیست؟ و اگر قطعاً این اتفاق نه در ۱۰ سال گذشته که اکنون حادث می‌شد قطعاً ایشان نیز شوالیه آواز لقب

احساس نگارنده آن است که این حرکت ایشان پس‌زدن دست دولت فرانسه و امتناع از دریافت نشان کمی هم زشت بوده و هیچ توجیهی برای رد یک تقدیرنامه نمی‌تواند بنده را قانع کند جز قبول نداشتن آن دولت، بی‌اهمیت جلوه دادن این نشان

محمد-واد صدفی؛ این روزها بسیار مشاهده می‌شود که دوستان هنرمند و هنردوست بنده به تحسین از عملکرد استاد علیزاده جهت انصراف از دریافت نشان شوالیه پرداخته‌اند. اگر چه بنده خود از منتقدان جدی این نشان و اعطای کیلویی آن هستم اما هیچ دلیلی برای رد این نشان توسط علیزاده ندیدم. رد کردن تقدیری که با هر نظری و به هر روشی از هنرمند می‌شود عمل صحیحی نیست و نوعی قبح اجتماعی تلقی می‌شود. حال اینکه رد این نشان به چه دلیل تا این اندازه ستوده می‌شود بنده نمی‌دانم.

توضیحات ایشان نیز برای توجیه رد این نشان برای بنده قابل‌قبول نبود. در این میان اما برخی هنرمندان نیز از ایشان تشکر کردند که این مساله نیز برایم جالب‌توجه و بسیار قابل‌تأمل بوده است. آنچه مهم است و باید به آن توجه شود آن است که نشان‌مردنظر به‌عنوان یک تقدیرنامه از فعالیت‌های هنری فردی به نام حسین علیزاده از جانب دولت فرانسه به ایشان اهدا شده است. حال رد یا قبول این نشان نیز یک خواسته فردی است و نیازی به توصیه و تشکر از ایشان ندارد. مثل این است که فردی در مدرسه شاگرد اول شود و برای تقدیر از وی تقدیرنامه دهند و فرد دیگری از مدرسه‌ای دیگر از وی به خاطر اینکه تقدیرنامه را گرفته است، تشکر کند.

احساس نگارنده آن است که این حرکت ایشان پس‌زدن دست دولت فرانسه و امتناع از دریافت نشان کمی هم زشت بوده و هیچ توجیهی برای رد یک تقدیرنامه نمی‌تواند بنده را قانع کند جز قبول نداشتن آن دولت، بی‌اهمیت جلوه دادن این نشان